

برای تو، پرویز!

بیاد آر پرویز!
شب های تموز هرات
چای سیاه ی تلخ
لمیده روی بالشت های مادر کلان

بیاد آر پرویز!
آواز های الوانی بچه کاکا را
در فرخندگی بی غش
پرویز! تو در رویا خود بودی

بیاد آر پرویز!
زن کهن سال متبسم را
شيفته ی سرود و ترانه
حاجی بی بی من و تو بود

بیاد آر پرویز!
اندوه جدائی را
احساس های بی شرح
اشک هایت سرشک من بود

عصری بعد از ختم مکتب بود
آسمان گرگ و میش
کفتار ها در صفحه ی تلویزون
آه، پدرم پریشان است

بیاد می آورم
خبر روز را
همه چیز تاریک شد
و تو در برزخ بودی



بیاد می آورم
آندم را
توقیف شده بودی و شکنجه
دیو های بی رحم اند

بیاد می آورم
چشمان خسته و متحیرت را
آسمان ابری و کدور
و سر پیچی باد از وزیدن را

بیاد آر پرویز !
ترس و جرئت را
نیرومندی ات همانند تندر است
قلبت ات بگونه ی گل آلو است.

نیما - سام (14 ساله)
استراسبورگ - فرانسه
زمستان 2009

شعر بالا ترجمه چکامه ایست که نیما سام به بچه کاکایش پرویز به زبان فرانسوی سروده است.
پرویز را گروهی از تفنگداران که به آدم ربایان معروف شده اند، بمدت چندین روز به گروگان گرفته
بودند. بعد از آزار و اذیت که در ذات « دیو های بی رحم » است، خوشبختانه آزادش کردند.



A toi Perviz

Rappelle-toi Perviz
Les nuits d'été à Hérat
Le thé noir plutôt amer
Allongés sur les coussins de grand-mère

Rappelle-toi Perviz
Le chant coloré de notre cousin
Dans ce bonheur sain
Tu rêvais, Perviz

Rappelle-toi Perviz
La vieille dame souriante
Fascinée par la mélodie
C'était notre Hadji Bibi

Rappelle-toi Perviz
La tristesse de séparation
Les sentiments sans définition
Tes larmes étaient les miennes

**** **** ****

C'était un soir après l'école
Le ciel rose alcool
La hyène à la télé
Mon père l'air inquiet

Je me rappelle
Cette nouvelle
Tout est devenu sombre
Toi qui étais dans la pénombre

Je me rappelle
Un moment pareil
Tu étais capturé, torturé
Les démons, sans pitié

Je me rappelle
Tes yeux vides, choqués
Le ciel gris, brouillé
Le vent s'arrête de souffler

Rappelle-toi Perviz
La peur et le courage
Et toi aussi fort que l'orage
Ton cœur couleur cerise.

